

م، ایوب ساعی فاریابی

کلگری - کانا دا

عید در غربت

عید است شدم دور من از شهر و دیارم
چون مرغک بی لانه از ان زار و نزارم
در عید کسی نیست که آید بسراغم
چشمم به در و منتظر روی نگارم
از رده مرا ساخت چنان گردش دوران
نی طاقت در دیست نه هم صبر و قرارم

در گوشه غربت چکنم دوست به جز تو
یک همدم دلسوز خدا را که ندارم
قربانی هر عید بود مظهر ایثار
از جان خریداری چنین قول و قرارم
ازین ادمکشی و خصم و عداوت
سوزم در اسپند و در اغوش شرارم
میرم به صد آه درین گوش غربت
از دوست کسی نیست که آید به مزارم
(ساعی) بگو آزادی و ابادی کشور
باشد همه جا وحدت و ایثار شعارم